

قرآن بدون حدیث هم قابل فهم است!

Ketabton.com

نزاع اخباری و اصولی در فهم قرآن

از روزگاران گذشته تا کنون در جامعه مسلمانان دو دسته در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند. دسته اول «اخباری‌ها» بودند که در میان اهل سنت به «حشویّه» شهرت داشتند و در میان شیعیان نیز به فراوانی یافت می‌شدند و هم اکنون در ایران و بحرین و... می‌توان از ایشان نشانی گرفت. دسته دوم «اصول‌گرایان» اند که فقهای برجسته جهان اسلام از میان آنان برخاسته‌اند.

از ویژگی‌های اخباریون، تمایل بیش از اندازه ایشان به «حدیث» است به طوری که در اسلام شناسی، حدیث را «مرجع نخستین» به شمار می‌آورند و فهم آیات قرآن را بدون کمک احادیث، ممکن نمی‌دانند. شیخ حرّ عاملی که از اخباری‌های مشهور بوده در کتاب «الفوائد الطوسیه» فصلی را با این عنوان گشوده است:

«فَصَلِّ فِي الاسْتِدْلَالِ عَلَى عَدَمِ جَوَازِ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ النَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَوَاهِرِ الْقُرْآنِ...»^(۱)

شیخ، در این فصل اساساً جایز نمی‌داند که علمای اسلام، احکام نظری را از قرآن دریابند و راه فهم قرآن مجید را جز از طریق حدیث، مسدود می‌شمارد!

شیخ یوسف بحرانی که وی نیز به اخباری‌گری گرایش داشته، در کتاب «الحدائق الناضرة» می‌نویسد:

«فَمِنْهُمْ مَنْ مَنَعَ فَهْمَ شَيْءٍ مِنْهُ (أَي مِنَ الْقُرْآنِ) مُطْلَقًا حَتَّى مِثْلَ قَوْلِهِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ إِلَّا بِتَفْسِيرٍ مِنْ أَصْحَابِ الْعِصْمَةِ.»^(۲)

یعنی: «برخی از اخباری‌ها فهم قرآن را مطلقاً نفی می‌کنند حتی (عقیده دارند) آیاتی مانند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فهمیده نمی‌شود مگر با تفسیر امامان معصوم!»!

اصول‌گرایان با این رأی عجیب مخالفت ورزیدند. علامه، وحید بهبهانی که در حوزه نجف پرچمدار اصولیان بود در محاضرات خود، رأی مزبور را تخطئه می‌نمود. وی در کتاب «الفوائد الحائریّة» به مناسبت بحث از حجّیت قرآن به ردّ آراء اخباری‌ها می‌پردازد و می‌نویسد نظر ایشان در نهایت غرابت است زیرا:

(۱) - «الفوائد الطوسیه»، ص ۱۸۶ (چاپ قم).

(۲) - «الحدائق الناضرة» ج ۱، ص ۲۷ (چاپ نجف).

«هُم عَلَيْهِ صَرَّحُوا مُكْرَرًا كَثِيرًا أَنَّهُ مَا لَمْ يَكُنْ حَدِيثُهُمْ مُوَافِقًا لِلْقُرْآنِ فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْحَائِطِ! وَ أَنَّهُ زُخْرُفٌ وَ
أَنَا لَأَنْقُولُ خِلَافَ الْقُرْآنِ أَبَدًا وَ أَنَّهُ مَا لَمْ تَجِدُوا لِلْحَدِيثِ شَاهِدًا مِنَ الْقُرْآنِ فَلَا تَعْمَلُوا بِهِ.»^(۳)

یعنی: «امامان اهل بیت علیهم السلام خود بارها و به فراوانی تصریح کرده‌اند که اگر حدیث منسوب به ایشان با قرآن سازگار نبود، آن را بر سینه دیوار بکوبید! و آن حدیث باطل است و فرموده‌اند که ما هیچ‌گاه برخلاف قرآن سخن نمی‌گوییم و اگر شاهی از قرآن برای حدیث (منسوب به ما) نیافتید بدان عمل نکنید.»^(۴)

علّامه، وحید بهبهانی از این بیان نتیجه می‌گیرد که اگر امامان شیعه علیهم السلام متن قرآن را بدون رجوع به حدیث درخور فهم دیگران نمی‌دانستند چگونه به آنها سفارش می‌نمودند که صحت و سقم احادیث ایشان را با میزان قرآن بسنجند و چگونه دستور می‌دادند که چون شاهی از قرآن برای احادیث مزبور نیافتند، بدان‌ها عمل نکنند؟!

تسلط اخباری‌ها بر حوزه نجف با استدلالات وحید بهبهانی از میان رفت و اصولی‌های برجسته‌ای که پس از وی به ظهور رسیدند نیز کار او را (در مخالفت با جبهه اخباریون) پی گرفتند. از جمله مشاهیر ایشان، شیخ جعفر نجفی مُلقَّب به «کاشف الغطاء» بود که رساله «الْحَقُّ الْمُبِينُ فِي تَصْوِيبِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ تَخْطِئَةِ الْأَخْبَارِيِّينَ» را نگاشت و اخباری‌ها را به سطحی‌نگری محکوم ساخت.

کاشف الغطاء پس از بحث گسترده‌ای درباره‌ی قابل فهم بودن قرآن و حجیت ظاهر آن، شبهات اخباری‌ها را بازگو نموده و آنها را رد می‌کند.^(۵) در سخنان وی نکات جالب و فراوانی دیده می‌شود که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

(۳) - «الفوائد الحائِریة»، ص ۱۷۲ (چاپ تهران).

(۴) - چند نمونه از احادیثی که علّامه، وحید بهبهانی به آنها اشاره کرده به شرح زیر در کتب تفسیر و جوامع حدیث امامیه دیده می‌شود: قَالَ النَّبِيُّ (ص): «إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَهُ فَاقْبَلُوهُ وَمَا خَالَفَهُ فَاضْرِبُوهُ بِعَرَضِ الْحَائِطِ!» (تفسیر مجمع البیان طبرسی، ج ۱، ص ۲۷، چاپ لبنان) قَالَ الصَّادِقُ (ع) «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ». (الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۶۹، چاپ تهران) قَالَ الْبَاقِرُ (ع) «إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدِينَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَفَقُّوا عِنْدَهُ...» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۰، چاپ جدید).

(۵) - به رساله «الْحَقُّ الْمُبِين» از ص ۱۸ تا ۲۶ چاپ سنگی (به اهتمام شیخ احمد شیرازی) نگاه کنید.

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن خبر می‌دهد که چون رسول خدا ﷺ آیاتش را برای گروهی از جنیان خواند، آنها مقصود قرآن را دریافتند و بدان ایمان آوردند (۷۲ = الجن/۱) چگونه ممکن است که جنیان قرآن را دریابند ولی انسان‌ها از فهمش بدون کمک حدیث ناتوان مانند با آنکه قرآن به زبان بشر (و به عربی مبین) نازل شده و برای هدایت آدمیان آمده است؟!

کاشف الغطاء می‌گوید: قرآن با مشرکان و یهود و نصاری به احتجاج برخاسته و آنان را به توحید و اسلام فراخوانده است، چگونه می‌توان ادعا نمود که آنها از فهم سخنان قرآن به کلی عاجزند؟! کاشف الغطاء می‌گوید: عمده اعجاز قرآن و بلاغت و فصاحت بی‌نظیر آن، با معانی قرآن پیوند دارد (زیبایی و رسایی الفاظ، در خدمت معانی آنها است)؛ اگر معانی قرآن بدون ضمیمه خبر، درخور فهم آدمیان نباشد، اعجاز قرآن اساساً باطل می‌شود!

کاشف الغطاء می‌نویسد: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتْلُو مَا يُنَزَّلُ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى رُؤُوسِ الْمَنَابِرِ وَعَلَى عَامَّةِ النَّاسِ مِنْ دُونِ أَنْ يُفَسَّرَ لَهُمْ!»^(۶).

یعنی: «پیامبر ﷺ آنچه را که از قرآن بر او نازل می‌شد بر فراز منابر خود و بر عموم مردم تلاوت می‌کرد، بدون آنکه به تفسیر و توضیحش بپردازد!»

کاشف الغطاء می‌نویسد: «وَلَا ثَمَرَةَ لِنُزُولِ الْقُرْآنِ فِي بَيَانِ الْأَحْكَامِ لِأَنَّ الْحَاجَةَ إِلَى الْإِمَامِ ﷺ فِي تَفْسِيرِ كُلِّ آيَةٍ مِنْهُ تَقْتَضِي أَخْذَ الْحُكْمِ مِنَ الْإِمَامِ ﷺ وَ لَوْ كَانَ الْحَالُ كَذَلِكَ لَكَانَ مِنْ أَعْظَمِ مَا يَعْبِيهِ أَرْبَابُ الْمَلَلِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ يَسْتَعُونَ بِهِ غَايَةَ التَّشْنِيعِ وَ إِنْ قُرَأَتْ لَمْ لَا يَفْهَمُ وَلَا يَنْتَفِعُ وَ إِنَّهُ مُخَالِفٌ لِجَمِيعِ كُتُبِ اللَّهِ!»^(۷)

یعنی: «(اگر متن قرآن مستقل بفهم نباشد) نزول آیات احکام در قرآن، ثمره‌ای ندارد زیرا نیاز به امام ﷺ در تفسیر هر آیه قرآنی موجب می‌شود که احکام مزبور را از امام بگیریم (نه از قرآن!) و چنانچه کار بدین جا رسد، پیروان ادیان دیگر، بزرگترین عیب‌ها را بر مسلمانان می‌نهند و بر آنها بسی طعنه می‌زنند که قرآن مسلمین، قابل فهم نیست و سودی از آن عاید نمی‌شود و برخلاف همه کتاب‌های الهی است (که درخور فهم بشرند)!!»

سخنان استوار کاشف الغطاء و دیگر اصولی‌های امامیه، جبهه اخباری‌ها را به عقب نشینی وادار ساخت و از دایره نفوذ آنان در شیعه امامیه کاست اما البته به کلی فرهنگ اخباری را محو نساخت و هم اکنون بسیاری از شیعیان را ملاحظه می‌کنیم که خود را اخباری نمی‌پندارند ولی از تأثیر اندیشه‌های

(۶) - «الْحَقُّ الْمُبِين» ص ۲۴.

(۷) - «الْحَقُّ الْمُبِين» ص ۲۴.

ایشان برکنار نمانده‌اند و ادعا می‌نمایند که قرآن مجید، بدون تفسیر امام معصوم فهمیدنی نیست و کسی حق تفسیر آن را ندارد! (۸)

بازگشت به اخباری‌گری!

یکی از کسانی که خود را اصولی می‌پندارد (و اخباری می‌اندیشد!) در رساله اش می‌نویسند:

«پیامبر اکرم (ﷺ) باید با سخن خود آیات را روشن نماید.» (۹)

معنای این ادعا آن است که قرآن مبین، روشن نیست و پیامبر اکرم (ﷺ) باید آن را روشن سازد! این ادعائی است که تناقض آشکاری را به همراه دارد به علاوه با آراء مفسران بزرگ و اصول‌گرای شیعه نمی‌سازد. شیخ طوسی که از اعظام امامیه و اکابر مفسران ایشان شمرده می‌شود در ذیل آیه شریفه ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (النساء: ۸۲) در تفسیر «التبیان» می‌نویسد:

«هذه الآية تدلُّ على أربعة أشياء: أحدها على بطلان التقليد و صحّة الاستدلال في أصول الدين لآئنه حثُّ و دعاء إلى التدبُّر و ذلك لا يكون إلا بالفكر و النظر؛ و الثاني يدلُّ على فساد مذهب من زعم أن القرآن لا يفهم معناه إلا بتفسير الرسول (ﷺ) له من الحشوية و المجرية؛ لأنه تعالى حثَّ على تدبُّره ليعلموا به...» (۱۰).

یعنی: این آیه بر چهار چیز دلالت دارد: نخست بر نادرستی تقلید و درستی استدلال در اصول دین، زیرا که در این آیه ترغیب و دعوت به تدبّر (در قرآن) شده است و این کار ممکن نیست مگر از راه اندیشیدن و نگرش عقلی؛ و دوم آنکه این آیه، بر تباهی مذهب کسی دلالت دارد که پنداشته معنای قرآن جز با تفسیر پیامبر (ﷺ) فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حشویه و جبریّه‌اند؛ زیرا که خدای تعالی در این آیه بر تدبّر در قرآن ترغیب فرموده تا از معنای آن آگاه شوند...

(۸) - گاهی شنیده‌ایم که برخی می‌گویند: چون بحث رکعات و جزئیات نماز در قرآن نیامده، پس قرآن قابل فهم نیست! واضح است که این نتیجه، از آن مقدمه به دست نمی‌آید؛ آنچه در قرآن مجید آمده، درخور فهم بشر است نه آنچه نیامده (مانند: رویدادهای تاریخی اقوام، جغرافیای کشورها و جز اینها)؛ این امور را باید از محل دیگری أخذ کرد چنانکه رکعات و جزئیات نماز را نیز باید از «سنت پیامبر (ﷺ)» به دست آورد.

(۹) - «بررسی بنیان‌ها»، ج ۱، ص ۴.

(۱۰) - «التبیان فی تفسیر القرآن»، اثر شیخ أبو جعفر طوسی، ج ۱، ص ۴۵۱ (چاپ سنگی).

همین نتیجه را مفسر نامدار و اصول‌گرای شیعی، شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» با پیروی از شیخ طوسی آورده است و در ذیل آیه کریمه مزبور می‌نویسد:

«وَهَذِهِ الْآيَةُ تَضَمَّنَتْ الدَّلَالَهَ عَلَى مَعَانٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا بَطْلَانُ التَّقْلِيدِ وَصِحَّةُ الْإِسْتِدْلَالِ فِي أُصُولِ الدِّينِ لِأَنَّهُ دَعَا إِلَى التَّفَكُّرِ وَالتَّدَبُّرِ وَحَثَّ عَلَى ذَلِكَ، وَ مِنْهَا فَسَادُ قَوْلٍ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يُفْهَمُ مَعْنَاهُ إِلَّا بِتَفْسِيرِ الرَّسُولِ ﷺ مِنَ الْحَشْوِيَّةِ وَغَيْرِهِمْ؛ لِأَنَّهُ حَثَّ عَلَى تَدَبُّرِهِ لِيَعْرِفُوهُ...»^(۱۱).

یعنی: «این آیه دلالت بر معانی بسیاری را دربردارد از جمله، نادرستی تقلید و درستی استدلال در اصول دین است زیرا که این آیه به اندیشیدن و تدبیر دعوت نموده و بر این کار ترغیب کرده است؛ دیگر آنکه آیه مزبور بر تباهی گفتار کسی دلالت می‌کند که پنداشته معنای قرآن جز با تفسیر پیامبر ﷺ فهمیده نمی‌شود و آنان از گروه حشویه و غیره هستند؛ زیرا که بر تدبیر در قرآن ترغیب فرموده تا آن را بشناسند...».

علامه، محمدحسین طباطبائی نیز در تفسیر «المیزان» قول شیخ طوسی و شیخ طبرسی را تأیید نموده و می‌نویسد:

«وَ قَدْ تَبَيَّنَ مِنَ الْآيَةِ (أَوَّلًا): أَنَّ الْقُرْآنَ مِمَّا يَنَالُهُ الْفَهْمُ الْعَادِيَّ: وَ (ثَانِيًا) أَنَّ الْآيَاتِ الْقُرْآنِيَّةَ يُفَسَّرُ بَعْضُهَا بَعْضًا...»^(۱۲).

یعنی: «از این آیه روشن می‌شود که (اولاً) قرآن از جمله سخنانی است که فهم عادی آن را در می‌یابد؛ و (ثانیاً) آیات قرآنی یکدیگر را تفسیر می‌نمایند...».

پیروی از مغالطه اخباری‌ها!

از جمله لغزش‌های اخباری‌ها آن است که هرچند قرآن را بدون حدیث، قابل فهم نمی‌دانند ولی گاهی در اثبات حقایق روش خود، به برخی از آیات قرآن استدلال می‌نمایند، بدون آنکه حدیثی در تفسیر آیه مزبور نشان دهند!

(۱۱) - «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، اثر شیخ ابوعلی طبرسی، ج ۵، ص ۱۷۳ (چاپ بیروت).

(۱۲) - «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۵، ص ۱۷ (چاپ تهران).

برخی از نویسندگان اخباری مشرب نیز در جزوه‌های خویش همین شیوه متناقض را پی گرفته اند و آیه شریفه:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (۱۶=النحل/۴۴) را بارها

مطرح نموده و بدان استدلال می‌کنند، بدون آنکه در تفسیر آیه مزبور حدیثی را بیاورند! شگفت‌تر از این، آن است که ایشان برای توضیح آیه شریفه فوق، به سخنان افرادی چون راغب اصفهانی، محمدبن جریر طبری، ابن کثیر دمشقی و... متوسل می‌شوند^(۱۳) با آنکه عقیده دارند: «پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود، آیات را روشن نماید^(۱۴)» نه آقای اصفهانی و طبری و دمشقی! عذر ایشان در این خلاف گویی! آن است که مرقوم داشته‌اند: «یکی از راه‌های سنجش نظریه‌ای علمی، ارائه آن به اهل خبره و مقایسه این نظر با آرای آنان می‌باشد.»^(۱۵)

باید پرسید: آیا شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه طباطبائی در مذهب شما اهل خبره شمرده نمی‌شوند؟ اگر این علماء را قرآن‌شناس و خبره می‌دانید پس چرا اقوالشان را در اینکه «قرآن بدون حدیث هم فهمیده می‌شود»، انکار می‌کنید؟ با آنکه دلیل روشنی هم از قرآن کریم ارائه داده‌اند!

جدال در معنای ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾!

چنانکه دانستیم اخباری‌ها به آیه فوق استدلال نموده‌اند، به امید آنکه ثابت کنند فهم قرآن بدون تفسیر پیامبر اکرم ﷺ و امامان شیعه میسر نیست! با آنکه درباره معنای این آیه کریمه دو قول آمده است: یکی آنکه گفته‌اند تعبیر ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ وظیفه تفسیر و توضیح قرآن را برای پیامبر ﷺ تعیین می‌کند؛ دوم آنکه گفته‌اند تعبیر مزبور وظیفه تبلیغ و أداء قرآن را به طور آشکار نشان می‌دهد چنانکه در آیه دیگر به صورت «نفی و حصر» می‌فرماید: ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (۲۴=النور/۵۴)

یعنی: «بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار پیام، وظیفه دیگری نیست.» اخباری‌ها گمان کرده‌اند که قول دوم در میان دانشمندان اسلام، طرفداری ندارد! در حالی که این قول علاوه بر ضبط در کتب اهل

(۱۳)- به جزوه «بررسی بنیان‌ها» ج ۲، ص ۱۰، ۱۱ و ۱۲ نگاه کنید.

(۱۴)- «بررسی بنیان‌ها» ج ۱، ص ۴

(۱۵)- «بررسی بنیان‌ها» ج ۲، ص ۹

سنت^(۱۶)، در آثار برخی از اساطین مذهب امامیه نیز آمده است چنانکه مجتهد معتبر و برجسته شیعه، «سید مرتضی» مشهور به «علم الهدی» در کتاب «الذریعة إلى أصول الشریعة» در معنای آیه مزبور می-نویسد:

«قِيلَ: إِنَّ الْمُرَادَ هِيَهُنَا بِالْبَيَانِ، التَّبْلِيغُ وَالْأَدَاءُ حَتَّى يَكُونَ الْقَوْلُ عَامًّا فِي جَمِيعِ الْمُنَزَّلِ»^(۱۷).

یعنی: «گفته‌اند که مراد از بیان در این جا همان تبلیغ و اداء است تا این سخن، فراگیر و عام باشد در همه آنچه که (بر پیامبر ﷺ) نازل شده است.»

گفتار سید مرتضی دقیقاً همان مطلبی را یادآور می‌شود که ما قبلاً بدین صورت آوردیم:

اما این مسئله که چرا «تبيين» در سوره شریفه نحل را به معنای «توضیح و تفسیر» نیاوردیم و آن را به معنای «خواندن آشکار و ابلاغ پیام»، حمل نموده‌ایم؟ دلیلش آن است که متعلق این کلمه در آیه مزبور، کلّ قرآن است چنانکه می‌فرماید: ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^(۱۸) ولی هیچ‌گاه پیامبر اکرم (ﷺ) همه قرآن را توضیح و تفسیر نمودند در حالی که کلّ قرآن را به طور آشکار بر مردم خواندند و ابلاغ فرمودند»^(۱۹).

برخی در برابر این سخن، پاسخی آورده‌اند که متأسفانه نشانه کم اطلاعی ایشان از «علم اصول» شمرده می‌شود؛ می‌نویسند:

«در آیه، تبیین کلّ قرآن به طرز عامّ مطرح شده اما روش عملی پیامبر اکرم (ﷺ) بر این عموم تخصیص زده»^(۲۰)!

معارض محترم گویا خبر ندارد که در علم اصول اثبات شده «تخصیص أكثر» مستهجن است و شایسته کلام الهی نیست و با روش عملی پیامبر خدا (ﷺ) نیز موافقت ندارد. آیا هیچ معنی دارد که خداوند بزرگ به پیامبرش دستور فرماید که: «باید تا کلّ قرآن را برای مردم تفسیر کنی» ولی پیامبر خدا

(۱۶)- به عنوان نمونه به کتاب «المعتمد» اثر ابوالحسن بصری معتزلی، ج ۱، ص ۳۹۴، چاپ بیروت؛ و کتاب «التسهیل

لِلْعُلُومِ التَّنْزِيلِ» اثر ابن جزّی، ج ۲، ص ۱۵۴ چاپ بیروت نگاه کنید.

(۱۷)- «الذریعة إلى أصول الشریعة»، ج ۱، ص ۴۶۷ (از انتشارات دانشگاه تهران)

(۱۸)- «تا برای مردم هرچه را که به سوی ایشان نازل شده، تبیین کنی.»

(۱۹)- «رفع اشتباه و دفع افتراء»، ص ۳ و ۴

(۲۰)- «بررسی بنیان‌ها»، ج ۲، ص ۶

ﷺ از تفسیر اکثر آیات عملاً سرباز زند و چند آیه معدود را تفسیر نماید بدین دستاویز که مقصود خدا از کلّ قرآن، همان چند آیه بوده است؟!

اگر آیه مذکور، تخصیص بردار بود باید «تخصیص اقلّ» شامل حالش شده باشد یعنی لازم بود تا پیامبر خدا ﷺ اکثر آیات قرآن را به طور کامل تفسیر نماید و مفصلاً توضیح دهد و فقط اندکی از آنها را فرو گذارد. اما کجا است آن تفسیر علمی و مفصّل و کامل رسول خدا ﷺ از اکثر آیات قرآن که نه شیعه آن را در دست دارد و نه سنی!

ما اگر فرض کنیم که برخلاف رأی ارباب ادب (همچون سیدمرتضی و دیگران) واژه تبیین، جز یک معنا ندارد و همواره در مفهوم «توضیح و تفسیر» به کار می‌رود؛ در آن صورت دچار اشکال می‌شویم چون باید بپذیریم که قرآن مجید «مبین» نیست و پیامبر اکرم ﷺ باید با سخن خود آیات را روشن نماید! اما این ادعا برخلاف چندین آیه صریح قرآن است که می‌فرماید آیات قرآن در خود قرآن «تبیین» شده‌اند چنانکه ذیلاً ملاحظه می‌کنیم:

﴿... قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (۲ = البقرة/۱۱۸) (... همانا آیات را برای گروهی که یقین می‌کنند تبیین کردیم.)

﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (۲ = البقرة/۲۶۶) (... خدا این چنین آیات را برای شما تبیین می‌کند شاید که بیندیشید.)

﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۳ = آل عمران/۱۰۳) (... خدا این چنین آیاتش را برای شما تبیین می‌کند شاید که هدایت شوید.)

﴿... قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (۳ = آل عمران/۱۱۸) (... همانا آیات را برای شما تبیین کردیم اگر خردورزی کنید.)

﴿... يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (۴ = النساء/۱۷۶) (... خدا برای شما تبیین می‌کند مبادا گمراه شوید و خدا به هر چیز دانا است.)

﴿... يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۲۴ = النور/۱۸) (... خدا آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۲۴ = النور/۵۸) (خدا این چنین آیات را برای شما تبیین می‌کند و خدا دانا و فرزانه است.)

﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (۲۴ = النور / ۶۱) (...خدا این چنین

آیات را برای شما تبیین می کند شاید که خردورزی کنید).

﴿... أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ...﴾ (۵ = المائدة / ۷۵) (... بنگر که چگونه آیات را برای ایشان

تبیین می کنیم...)

﴿... كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (۵ = المائدة / ۸۹) (... خدا این چنین آیاتش را برای

شما تبیین می کند شاید که سپاسگزاری کنید).

و آیه های فراوان دیگر...

با وجود چنین آیاتی که قرآن را «تبیین شده» معرفی می نماید، رسول اکرم ﷺ اگر می خواستند

قرآن را تبیین فرمایند در آن صورت «تحصیل حاصل لازم می آمد»!

و همین است حکمت آنکه از رسول خدا ﷺ تفسیری از کل قرآن به جای نمانده و سنت پیامبر

ﷺ شرح مجملات قرآنی (مانند «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و «آتُوا الزَّكَاةَ» و «لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» و جُز

اینها) را در بر دارد نه آنکه فهم «آیات غامض و دور از درک قرآن» را آسان سازد! مگر خود قرآن

کریم چهار بار در سوره شریفه قمر نفرموده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟» (۵۴ =

القمر / ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰) (همانا قرآن را برای پندآموزی آسان ساختیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟)

خلاصه آنکه توجه داشته باشیم گر چه «تبیین» مصدر باب «تفعیل» محسوب می شود اما ماده لغوی

آن از «بَانِ يَبِينُ» به معنای «ظَهَرَ يَظْهَرُ» است و ظهور سخن گاهی از راه ابلاغ آن است و گاهی از راه

توضیح و تفسیرش؛ و در هر مورد باید به قرائن کلام نگریست و لغت را به معنای مناسب با آن در

خلال جمله، حمل کرد و چنانکه دانستیم برخی از علمای شیعه و سنی درباره کلمه «تبیین» در آیه ۴۴

از سوره نحل، به معنای اول قائل شده اند و بعضی هم معنای دوم را پذیرفته اند ولی قرائن قرآنی معنای

نخست را تأیید می کند.

تفسیر ارشادی!

دانشمندان علم اصول، احکام اسلامی را به دو دسته تقسیم کرده اند: یک دسته احکام «امضائی»

است؛ یعنی احکامی که عقل آدمی حُسن و قُبْح آنها را با صرف نظر از دستور شرع، درمی یابد؛ مانند

حُسن امانتداری و قُبْح خیانت؛ این گونه احکام را شارع اسلام تصدیق و امضاء فرموده است. دسته دوم

احکامی شمرده می شوند که عقل در تشخیص آنها استقلال ندارد و تابع شرع است مانند شکل نماز یا

روزه یا حجّ و جزّ اینها؛ احکام مزبور را «تأسیسی» می‌نامند. در قرآن‌شناسی نیز همین قانون حکومت دارد؛ بدین معنی که شرح مجملات قرآن همچون: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و «آتُوا الزَّكَاةَ» و «لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» چنانکه گفتیم بر عهده سنت نبوی است و کسی نمی‌تواند احکام فرعی نماز را از جمله «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» استخراج کند هرچند معنای این دو واژه معلوم است و بیرون از فهم بشر نیست؛ ولی بقیه آیات قرآن اجمال ندارند و اگر رسول اکرم ﷺ سخنی هم درباره معنای آنها فرموده باشد از باب ارشاد عقل به سوی معنا و مفهومی است که آدمی با تدبّر می‌تواند آن را از قرآن دریابد که اگر چنین نبود، خداوند بزرگ به اندیشیدن در قرآن فرمان نمی‌داد و نمی‌گفت:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (٤ = النِّسَاء/٨٢)

یعنی: «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ که اگر (قرآن) از نزد کسی جزّ خدا بود، قطعاً اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند!»

از طرفی، درک این معنا که در قرآن، اختلاف و تناقضی راه ندارد، فرع بر فهمیدن خود قرآن است؛ یعنی ابتدا باید سراسر قرآن از طریق تدبّر فهمیده شود تا بتوانیم بفهمیم که در قرآن تناقض و تعارضی نیست؛ پس همه قرآن را می‌توان بدون رجوع به حدیث، فهمید و چنانچه پیامبر خدا ﷺ یا ائمه اهل بیت علیهم‌السلام معنای آیات را هم توضیح داده باشند، توضیح ایشان حکم ارشادی دارد و عقل سلیم می‌تواند با تدبّر در قرآن، معنای مزبور را از قرآن دریابد؛ وگرنه نمی‌فرمودند: روایات منسوب به ما را بر قرآن عرضه کنید و چنانچه با آن موافق بودند، بپذیرید و إلاً فلا! از این‌جا پاسخ برخی از معترضین داده می‌شود که می‌گویند:

«براساس توضیح رسول اکرم ﷺ و برخلاف برداشت اولیّه اصحاب، در (٦ = الْأَنْعَام/٨٢)

عموم کلمه «ظلم» و همه مصادیق آن مورد نظر نیست بلکه این تعبیر عام، تخصیص خورده است و نتیجه آن‌که در آیه، هرظلمی مورد نظر نبوده بلکه ظلم خاصی یعنی شرک منظور می‌باشد»^(۲۱).

این‌که در آیه (٦ = الْأَنْعَام/٨٢) مراد از «ظلم» همان «شرک» است از سیاق آیات به خوبی فهمیده می‌شود و نیازی به تخصیص ندارد! زیرا که این آیه شریفه در رابطه با محاجّه ابراهیم ﷺ و مشرکان آمده است و لذا در تفسیر طبری می‌خوانیم که سلمان پارسی در معنای آیه گفت: «هُوَ الشِّرْكَ بِاللَّهِ تَعَالَى» و نیز آمده که ابوبکر در معنای «بِظُلْمٍ» گفت: یعنی «بِشِرْكِ»؛ و همچنین از قول حذیفه و ابن

(۲۱) - «بررسی بنیان‌ها» ج ۲، ص ۵

عبّاس و اَبی بن کعب همین معنا آمده است^(۲۲) بدون آنکه هیچ‌کدام از رسول اکرم ﷺ نقل کرده باشند.

پس اگر رسول خدا ﷺ برای برخی از یاران که دقت در سیاق آیه نکرده بودند، واژه «ظلم» را به معنای «شرک» تفسیر فرموده‌اند، چنان نبوده که این مفهوم از خود آیه کریمه به دست نیاید و کسی نفهمد. درحقیقت تفسیر پیامبر ﷺ در این باره، صورت ارشادی داشته چنانکه پیش از این توضیح دادیم.

ولی نکته مهم‌تر در روایت مزبور این است که رسول خدا ﷺ در تفسیر کلمه «بِظُلْمٍ» با گواه گرفتن از آیه ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (۳۱ = لقمان / ۱۳) (... همانا شرک ستم بزرگی است.) به مسلمانان تعلیم داده که: «قرآن را با قرآن تفسیر کنند» و این معنا از ذهن برخی دور شده است! در اینجا دوست دارم سخن علامه، محمدحسین طباطبائی را از مقدمه «تفسیر المیزان» بیاورم که به همین نکته مهم اشاره نموده و فرموده است:

«قَالَ عَلِيُّ (يَصِفُ الْقُرْآنَ عَلَى مَا فِي النَّهْجِ): «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ...» (الخطبة) هذا هو الطريق المستقيم والصراط السوي الذي سلكه معلّمو القرآن وهدأته (صلوات الله عليهم)»^{۲۳}.

یعنی: «علی علیّه السلام همان‌گونه که در نهج البلاغه آمده، در وصف قرآن گفته است: «بخشی از قرآن از بخش دیگر سخن می‌گوید و قسمتی از آن، گواه قسمت دیگر است». و این راه همان صراط مستقیم و راه میانه‌ای است که آموزگاران و راهنمایان قرآن (صلوات الله علیهم) پیموده‌اند.»

بنابراین، به قول علامه طباطبائی، امامان اهل بیت علیهم السلام نیز به ما آموزش داده‌اند که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم؛ از این رو احادیث مظنون را نباید با آیات خدا بیامیزیم که حاصل آن جز گمان و تخمین چیز دیگری نخواهد بود و به قول علامه، وحید بهبهانی:

«(القرآن)، كلام الشارع القطعيُّ سنداً و متناً بخلاف مفهوم كلام لا يعلم أنه متن الشارع لاحتمال كونه كلام الراوي وأنه ليس من المعصوم أصلاً.»^(۲۴)

(۲۲) - «جامع البيان في تأويل آي القرآن» اثر محمدبن جرير طبري، ج ۷، ص ۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ (چاپ مصر).

(۲۳) - «الميزان في تفسير القرآن»، ج ۱، ص ۱۰ (مقدمه الكتاب)، چاپ ايران.

(۲۴) - «الفوائد الحائريّة»، ص ۱۷۳

یعنی: «(قرآن) سخن شارع است و به لحاظ سند و متن، قطعی شمرده می‌شود، برخلاف سخنی که معلوم نیست متن کلام شارع باشد؛ زیرا احتمال دارد گفتار راوی باشد (که آن را به صورت نقل به معنا آورده) یا اساساً سخن مزبور از معصوم صادر نشده باشد.»

تفاوت سلیقه ما با اخباری ها در این جا است که آنها این گونه احادیث را در بیان معنا و مفهوم آیات دخالت می دهند و ما از این کار خودداری می‌ورزیم.

نکته‌های قرآنی!

ما هم‌زبان با اسلاف قرآنی خود بارها گفته‌ایم که قرآن کریم، آسان و تبیان و بیان و نور مبین است چنانکه خودش فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ (٥٤ = الْقَمَر/١٧، ٢٢، ٣٢ و ٤٠)

«... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ...» (١٦ = النَّحْل/٨٩)

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ.» (٣ = آلِ عِمْرَانَ/١٣٨)

«يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»

(٤ = النَّسَاء/١٧٤)

در عین حال قرآن مجید دارای نکته‌ها و ظرائف و امتیازات گوناگونی است و این دو مقام با یکدیگر قابل جمع‌اند. برخی گمان نموده‌اند که این دو امر باهم منافات دارند، در صورتی که این دو امتیاز گاهی در سخنان معمولی اشخاص عادی نیز گرد آمده‌اند تا چه رسد به سخنان بلیغ و بالاتر از آن، و در کلام معجزه‌آسای قرآنی!

فرض کنید شما به کسی می‌گویید: «دیروز حسن آقا و حسین آقا به منزل ما تشریف آوردند.» البته این جمله ساده را مخاطب شما کاملاً درک می‌کند و هیچ تعقید و پیچیدگی در آن نمی‌یابد. اما اگر دقت کند نکته‌ای را در آن پیدا می‌کند که در نظر نخست بدان توجه نداشته است و این نکته آن است که شما نام «حسن آقا» را مقدم بر «حسین آقا» ذکر نموده‌اید و این تقدم مثلاً به اعتبار آن بوده که حسن آقا مسن‌تر از حسین آقا است یا محترم‌تر از او شمرده می‌شود. آیا اگر چنین نکات و اعتباراتی در سخنان روزمره مردم رعایت شود (که غالباً هم رعایت می‌شود) باید گفت که اصل سخن ایشان آسان و روشن نیست یا درخور فهم بشر عادی نمی‌باشد؟!

ما ادعا داریم که قرآن کریم در عین آسان و روشن بودن، دارای نکات و امتیازات فراوانی است که ممکن است به تدریج فهمیده شود و نه در احادیث رسول اکرم ﷺ همه آن امتیازات آمده است و نه در سخنان ائمه أهل بیت علیهم السلام تماماً یافت می‌شوند^(۲۵) و همین است یکی از اسرار جاودانگی قرآن؛ چنانکه از امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده که فرمود:

«لَاتَفْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَاتَنْقُضِي غَرَائِبُهُ.»^(۲۶)

یعنی: «شگفتی‌های قرآن از میان نمی‌رود و نکته‌هایش تمام نمی‌شود.»

من در این جا لازم می‌بینم از قرآن نکته‌ای را ذکر کنم. در سوره شریفه یوسف آمده است: هنگامی که برادر تنی یوسف (بنیامین) به دزدی متهم شد. پسران یعقوب علیهم السلام به توصیه برادر بزرگترشان تصمیم گرفتند به نزد پدر آیند و به او بگویند: ﴿يَتَابَانَا إِنَّا أَبْنَاكَ سَرَقْنَا﴾ (۱۲= یوسف/۸۱) یعنی: «ای پدر ما، پسر دزدی کرده است!» در این جا آنها نمی‌گویند: ای پدر، «برادرمان» دزدی کرده است! ولی هنگامی که همین پسر را می‌خواهند از پدر بگیرند و با خود به مصر ببرند تا غله موعود را دریافت دارند به پدر می‌گویند: ﴿يَتَابَانَا مُنْعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَحَانَا نَكْتَلُ﴾ (۱۲= یوسف/۶۳) یعنی: «ای پدر ما، پیمانمان (غله) از ما منع شده؛ پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانمان را بگیریم!» در این جا قرآن کریم می‌خواهد نشان دهد که علاقه پسران یعقوب علیهم السلام به «پاک نمایی و سودجویی خود» تا چه حد بوده است!

علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» نوشته است:

«لَيْسَ بَيْنَ آيَاتِ الْقُرْآنِ (وَهِيَ بَضْعُ آلَافِ آيَةٍ) آيَةٌ وَاحِدَةٌ ذَاتُ إِغْلَاقٍ وَ تَعْقِيدٍ فِي مَفْهُومِهَا بِحَيْثُ يَتَحَيَّرُ الدَّهْنُ فِي فَهْمِ مَعْنَاهَا؛ كَيْفَ؟ وَ هُوَ أَفْصَحُ الْكَلَامِ وَ مِنْ شَرَطِ الْفَصَاحَةِ، خُلُوُّ الْكَلَامِ عَنِ الْإِغْلَاقِ وَ التَّعْقِيدِ حَتَّى أَنْ الْآيَاتِ الْمَعْدُودَةَ مِنْ مُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ كَالْآيَاتِ الْمَنْسُوخَةِ فِي غَايَةِ الْوُضُوحِ مِنْ جَهَةِ الْمَفْهُومِ...»^(۲۷)

یعنی: «در میان آیات قرآن (که چند هزار آیه است) یک آیه نیست که به لحاظ مفهوم، دارای دشواری و پیچیدگی باشد به طوری که ذهن در فهم معنای آن دچار حیرت شود؛ چرا این گونه نباشد؟

(۲۵) - البته معنای این سخن آن نیست که رسول خدا ﷺ یا امامان علیهم السلام به این نکات توجه نداشته‌اند ولی به هر صورت، همه نکته‌ها و لطائف قرآنی، در آثارشان نیامده، پس آگاهانه کشف آنها را به اهل تدبیر در قرآن سپرده‌اند

(۲۶) - «نهج البلاغه»، خطبه شماره ۱۸

(۲۷) - «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۷ (مقدمه کتاب)، چاپ ایران.

با آنکه قرآن فصیح‌ترین سخنان است و یکی از شروط فصاحت آن‌است که سخن، از دشواری و پیچیدگی خالی باشد حتی آیات معدودی که در شمار متشابهات قرآند مانند آیه‌های منسوخ، به لحاظ معنا و مفهوم در نهایت وضوح و روشنی‌اند.»

باز علامه طباطبائی در نقد برخی از تفاسیر می‌نویسد:

«وَلَا يَزُمُ ذَلِكَ (كَمَا أَوْمَأْنَا إِلَيْهِ فِي أَوَائِلِ الْكَلَامِ) أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ الَّذِي يُعَرِّفُ نَفْسَهُ (بِأَنَّهُ هُدًى لِلْعَالَمِينَ وَ نُورٌ مُبِينٌ وَ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ) مَهْدِيًّا إِلَيْهِ بَغَيْرِهِ وَ مُبَيِّنًا بَغَيْرِهِ! فَمَا هَذَا الْغَيْرُ وَ مَا شَأْنُهُ؟! وَ بِإِذَا يُهْدَى إِلَيْهِ؟! وَ مَا هُوَ الْمَلْجَأُ وَ الْمَرْجِعُ إِذَا اخْتَلَفَ فِيهِ؟! وَ قَدْ اخْتَلَفَ وَ اشْتَدَّ الْخِلَافُ!...» (۲۸)

یعنی: «لازمه این‌گونه تفسیرها (چنانکه در آغاز سخن بدان اشاره کردیم) این‌است که: قرآنی که خود را هدی للعالمین (مایه رهنمایی جهانیان) و نور مبین (روشنایی نمایان) و تبیان لکل شیء (بیان هرچیز) معرفی می‌کند، از غیرخود، رهنمایی بخواهد و به وسیله غیرخود، روشن شود! پس آن غیر کدام است و چه شأنی دارد؟! و اگر اختلاف در آن افتد (که شدیداً هم اختلاف افتاده!) به کدام مدرک باید پناه برد و رجوع کرد؟...»

در عین حال که علامه طباطبائی قرآن را روشن و آسان معرفی می‌نماید در همان مقدمه تفسیرش، به روایت از رسول خدا ﷺ می‌نویسد:

فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ؛ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ... لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبَلِّى غَرَائِبُهُ!...» (۲۹).

یعنی: «زمانی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک از هر طرف شما را فراگرفتند بر شما باد که به قرآن روی آورید... که شگفتی‌هایش به شمار نمی‌آیند و نکته‌هایش کهنه نمی‌شوند!...» و بدین صورت علامه ذوفنون، روشن بودن قرآن را با نکته دار بودن آن، جمع می‌نماید.

«وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»

مصطفی حسینی طباطبائی

مهرماه ۱۳۸۲ هـ ش.

برابر با: شعبان ۱۴۲۴ هـ ق.

(۲۸) - «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۶ و ۷.

(۲۹) - «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۱، ص ۱۰.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**